



شیخ محمود شبستری « گلشن راز »

بخش ۳۵ - تمثیل در اطوار وجود و پی اعتباری هستی عالم وجود

۱	بخاری مرتفع گردد ز دریا	به امر حق فرو بارد به صحرا
۲	شعاع آفتاب از چرخ چارم	بر او افتد شود ترکیب با هم
۳	کند گرمی دگر ره عزم بالا	در آویزد بدو آن آب دریا
۴	چو با ایشان شود خاک و هوا ضمّ	برون آید نبات سبز و خزّم
۵	غذای جانور گردد ز تبدیل	خورد انسان و یابد باز تحلیل
۶	شود یک نطفه و گردد در اطوار	وز او انسان شود پیدا دگر بار
۷	چو نور نفّس گویا در تن آید	یکی جسم لطیف روشن آید
۸	شود طفل و جوان و گهل و گمپیر	بداند علم و رای و فهم و تدبیر
۹	رسد آنکه اجل از حضرت پاک	رود پاکي به پاکي، خاک با خاک
۱۰	همه اجزای عالم چون نباتند	که یک قطره ز دریای حیاتند
۱۱	زمان چون بگذرد بر وی شود باز	همه انجام ایشان همچو آغاز
۱۲	رود هر یک از ایشان سوی مرکز	که نگذارد طبیعت خوی مرکز
۱۳	چو دریایی است وحدت لیک پر خون	کز او خیزد هزاران موج مجنون
۱۴	نگر تا قطره باران ز دریا	چگونه یافت چندین شکل و اسما
۱۵	بخار و ابر و باران و نم و گل	نبات و جانور انسان کامل
۱۶	همه یک قطره بود آخر در اوّل	کز او شد این همه اشیا مُمَثَّل
۱۷	جهان از عقل و نفس و چرخ و اجرام	چو آن یک قطره دان ز آغاز و انجام
۱۸	اجل چون در رسد در چرخ و انجم	شود هستی همه در نیستی گم
۱۹	چو موجی بر زند گردد جهان ظمس	یقین گردد « کَانَ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ »
۲۰	خیال از پیش برخیزد به یک بار	نماند غیر حق در داژ دتّار
۲۱	تورا قُربی شود آن لحظه حاصل	شوی تویی تویی با دوست واصل
۲۲	وصال این جایگه رفع خیال است	چو غیر از پیش برخیزد وصال است
۲۳	مگو ممکن ز حدّ خویش بگذشت	نه او واجب شد و نه واجب او گشت
۲۴	هر آن کو در معانی گشت فایق	نگوید کین بود قلب حقایق
۲۵	هزاران نشأه داری خواجه در پیش	برو آمد شد خود را بیندیش
۲۶	ز بحث جزو و کلّ نشئات انسان	بگویم یک به یک پیدا و پنهان

وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مسدس محذوف یا وزن دوبیتی)

منابع:

۱- وبسایت گنجور:

- شیخ محمود شبستری « گلشن راز » بخش ۳۵ - تمثیل در اطوار وجود و پی اعتباری هستی عالم وجود
- ۲- کتاب گلشن راز، اثر: شیخ محمود شبستری با مقدمه و تصحیح و توضیحات به اهتمام دکتر صمد موحد
- ۳- کتاب شرح گلشن راز، اثر: الهی اردبیلی - مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی
- ۴- کتاب شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز) اثر: محمد لاهیجی گیلانی، پیش گفتار و ویرایش: دکتر علیقلی محمودی بختیاری
- ۵- وبسایت واژه یاب: <https://vajehyab.com>



خانقاه خاکسار جلالی مطهری
Khaksar Khanqah

تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه

لغتنامه و شرح:

* چرخ چارم: فلک چهارم که خانه آفتاب است.	* کمپیر kampir: پیر سال خورده؛ فرتوت؛
* طمس: هلاک کردن؛ ناپدید کردن؛ محو کردن.	* ذّیّار: احدی، شخص، دیرنشین.
* کَانَ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ: آیه 24 سوره یونس - چنان از بیخش برکنیم که گویی دیروز در آن مکان هیچ چیز نبوده است.	
* قُربی: نزدیکی، خویشی.	* فایق: برگزیده؛ برتر.
* نُشْأَة: ایجاد و تربیت - خلقت (نشا و نشأه به معنای احداث و تربیت چیزی است)	

* شود یک نطفه و گردد در اطوار
وز او انسان شود پیدا دگر بار

* چو نور نفس گویا در تن آید
یکی جسم لطیف روشن آید

۴۹۱ - «شود یک نطفه و گردد در اطوار وزان انسان شود پیدا دگر بار»
یعنی چون حیوان در انسان تحلیل یافت و جزو بدن انسان گشت. به ازدواج مرد و زن صورت نطفگی پیدا کند و چنانچه سابقاً بیان کرده شد، در اطوار علقگی و مضغگی بگردد و از آن نطفه که در اطوار گشت، صورت انسانی دگر باره ظاهر شود؛ یعنی بحسب تحلیل جزو بدن انسان شده بود، بار دگر بطریق نطفه و سیر در اطوار انسان دگر شود.

چون اعتدال صورت انسانی پیدا کرد، هر آینه قابلیت قبول نفس ناطقه که روح اضافی است، در او ظاهر می شود؛ فلهاذا فرمود که:

۴۹۲ - «چون نور نفس گویا در تن آید یکی جسم لطیف روشن آید»
یعنی بعد از کمال اعتدال روح حیوانی در صورت انسانی بواسطه مناسبت، چون نور نفس گویا که نفس ناطقه مراد است، در تن آن انسان تابان گردد، هر آینه «یکی جسم لطیف روشن آید» یعنی آن صورت انسانی که از نطفه حاصل گشت،^{۶۷۱} بعد از تنور به نور خورشید نفس ناطقه که روح اضافی «و نَفَحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است، یکی جسم لطیف نازنین روشن به انوار علوم و معارف پیدا آید.

منبع شرح: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز - محمد لاهیجی - (مقدمه و ... برزگر خالقی و عفت کرباسی)

* هزاران نشأه داری خواجه در پیش
برو آمد شد خود را بیندیش

۵۱۰ - «هزاران نشأه داری خواجه در پیش برو آمد شد خود را بیندیش»
چون شأن جامعیت انسانی تقاضای اتصاف به جمیع شوون دارد و از این جهت انسان نهایت ظهور مراتب کلیات و اختلافات ذاتی واقع شده است و بسبب این جامعیت است که اطلاع بر عدمیت ممکنات و تعینات و وحدت ذاتی اطلاقی مخصوص اوست و نشأت و ظهورات مبدئی و معاشی و معادی او بی غایت است؛ فلهاذا فرمود که: «هزاران نشأه داری خواجه در پیش» هزاران، کثرت مراد است؛ یعنی نشأت بسیار و ظهورات بی شمار تورا که انسانی و متصف به هر شأنی، در پیش است؛ چه نشأت صوری و چه معنوی، و از کل واحد، چه نشأت مبدئی، چنانچه بعضی از آن در چند محل مذکور شد و می شود، و چه نشأت معاشی که مخصوص دنیا است، و چه نشأت معادی که متعلق به عقباست. و اطلاع بر جمیع نشأت خود، هر کاملی را که از خودی فانی و به وجود حقانی باقی گشته باشد، میسر گردد و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». و تعبیر از انسان به لفظ خواجه بجهت آن فرموده که نشأت بسیار دارد و کسی که چیزی بسیار داشته باشد (ب ۲۲۷) هر آینه که خواجه است.

«برو آمد شد خود را بیندیش» یعنی تفکر و تذکر نشأت مبدئی خود که «آمد» اشارت به آن است، و نشأت معادی که «شد» تنبیه بر آن است، بنما و غافل از خود مشو که تورا کارهای بسیار در پیش است و تو تنها نه این نشأه ای که حالی می نمایی؛ چه چنانچه معموری دنیا بر انسان است، معموری آخرت نیز به او خواهد بود. و هر چه در آفاق موجود است، در انسان هست؛ بلکه اگر بداند، همه انسان است.

منبع شرح: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز - محمد لاهیجی - (مقدمه و ... برزگر خالقی و عفت کرباسی)